



حسین سامعی

عربی، ترکی و لغاتی که از زبان‌های اروپایی وارد فارسی شده است. مولف تمام آنچه را که در فرهنگ‌های پیش از وی موجود بوده است - از لغات ادبی و محمول و فارسی و غیرفارسی - همراه با هر آنچه در حافظه داشته در این مجموعه عظیم گرد آورده است. حدود همین سال‌هاست که مواد اولیه لغت‌نامه فراهم می‌آید. دهخدا نیز مانند علی اکبر نفیسی - منتها با قوه تمیز و تشخیص و با به‌کارگیری روشی انتقادی در بازشناسی درست از غلط - کلیه لغات فرهنگ‌های خطی و چاپی فارسی و عربی را گرد می‌آورد و علاوه بر آن با مراجعه مستقیم به متون خطی و فارسی چاپی خود به استخراج لغات می‌پردازد، و بر این همه محفوظات خود را نیز می‌افزاید. در همین ایام در هند فرهنگ نظام به چاپ می‌رسد که با مقدمه‌های سخت انتقادی و روشنگرانه در باره سنت فرهنگ‌نویسی فارسی همراه است. مولف این فرهنگ، برخلاف نفیسی و دهخدا، می‌کوشد مواد اولیه کار خود را با مراجعه به زبان زنده گفتار و نوشتار فراهم آورد، و هر چند ساکن هند است، برای این کار چند سالی به ایران بازمی‌گردد، و در تمام مدت تالیف کار - در هند - پیوسته با مراکز فرهنگی و زبانشناسی ایران، نظیر فرهنگستان زبان، در تماس است. علاوه بر این‌ها، فرهنگ‌های پیش از خود را نیز از نظر دور نمی‌دارد و بخشی از مواد کار خود را - با روشی انتقادی - از میان آنها برمی‌گزیند. در نیمه نخست این دوره کوشش جدی و مستقل دیگری در تالیف فرهنگ عمومی به چشم نمی‌خورد، تنها فرهنگ فارسی محمد مکرری به لحاظ ارائه تعریف برای اصطلاحات علمی گامی است به جلو. سرشناس‌ترین کار نیمه دوم فرهنگ فارسی محمد معین است. وی نیز، همانند دهخدا، عمده کار خود را بر متون نظم و نثر و فرهنگ‌های پیشین قرار می‌دهد، اما به لحاظ نحوه ثبت و عرضه مطالب نسبت به وی گامی پیش می‌گذارد. همین کار با وسعت بیشتری در لغت‌نامه فارسی (اثر جدید موسسه لغت‌نامه دهخدا) دنبال می‌شود، با این تفاوت که میزان شواهد منقول از آثار منظوم و منثور فارسی در آن بیش از هر فرهنگ دیگری است. عمده فرهنگ‌های دیگر این نیمه کار تازه‌ای ارائه نداده‌اند و کمابیش از اطلاعات فرهنگ‌های قبلی بهره برده و روش آنان را تقلید کرده‌اند. چند استثنا نیز وجود دارد - نظیر

در ربع آخر قرن ۱۳ و اوایل قرن ۱۴ هجری شمسی، برخوردارهای اجتماعی و فرهنگی و زبانی ایرانیان با اقوام اروپایی از یک سو، و تحولات زبان فارسی در پی حوادث گوناگون اجتماعی و سیاسی از سوی دیگر، گسلی در سنت فرهنگ‌نویسی فارسی پدید آورد. تا پیش از این دوره فرهنگ‌های فارسی هدف‌های محدودی را دنبال می‌کردند. بدین معنی که یا مجموعه محدودی از لغات ادبی - و بویژه شعری - کهنه و منسوخ بودند که در اشعار و نوشته‌های دوره قبل دیده می‌شد (مانند لغت‌نامه اسدی توسی)، و یا به منظور استفاده کسانی تهیه می‌شدند که نه در سرزمین‌های فارسی‌زبان بلکه در حوزه‌های نفوذ زبان فارسی به سر می‌بردند (مانند برهان قاطع و دیگر فرهنگ‌های تالیف شده در هند)؛ البته در این میان فرهنگ‌های دوزبانه نیز جای داشتند که منطقیاً مقاصد محدودی را دنبال می‌کردند. دوره جدید با این اندیشه آغاز می‌شود که زبان علاوه بر بیان شعری و نقش ادبی بخش‌های دیگری نیز دارد که در نوشتار و گفتار رخ می‌نماید. فکر تالیف فرهنگی که نه تنها دربرگیرنده واژگان شعری و ادبی کهنه باشد بلکه لغات زنده نوشتار و گفتار اهل زبان را نیز در خود جای دهد متعلق به این زمان است. این گسل در سنت فرهنگ‌نویسی و این برخورد زبانی تازه موجب تحولی در امر فرهنگ‌نویسی فارسی شد که تاکنون ادامه یافته است، و از رهگذر آن انبوه فرهنگ‌های یک‌زبانه و دوزبانه عمومی و تخصصی و چندین دایرةالمعارف در زمینه‌های مختلف پدید آمده است. آنچه در مقاله حاضر مورد بررسی قرار می‌گیرد فرهنگ‌های عمومی یک‌زبانه فارسی است. "فرهنگ عمومی" به فرهنگی گفته می‌شود که در آن مجموعه کمابیش محدودی از واژه‌هایی عرضه شده باشد که اهل زبان در گفتار، نوشتار و آفریده‌های ادبی خود به کار می‌برند یا در گفتار، نوشتار و آفریده‌های ادبی دیگران با آنها برخورد می‌کنند؛ در مقابل آن "فرهنگ تخصصی" قرار دارد که با بخش بسیار محدودی از واژگان، که تنها در زبان اهل اصلاح ظاهر می‌شود، سروکار دارد.

در تاریخ ۶۵ ساله فرهنگ‌نویسی معاصر فارسی، از حدود ۱۳۰۳ تاکنون، ۲۸ فرهنگ عمومی تالیف شده است. نخستین اثر این دوره فرهنگ نفیسی است، که مجموعه‌ای است حجیم از لغات فارسی،

فرهنگ تاریخی زبان فارسی یا فرهنگ بیان اندیشه‌ها - که در جای خود به هریک خواهیم پرداخت (فهرستی از فرهنگ‌های عمومی یک‌زبانه فارسی در دوره جدید ضمیمه این مقاله است) .

۱- انتخاب واژه‌ها - فرهنگ مجموعه‌ای از واژگان یک زبان است به همراه اطلاعاتی درباره هریک از آنها. این مجموعه می‌تواند داعیه، دربرگیری تمام واژه‌های یک زبان را داشته باشد، و یا به انتخابی از میان واژگان دست زند و تنها به بخش خاصی از واژه‌های آن زبان محدود شود. در کار تهیه فرهنگ عمومی فرهنگ‌نویس می‌تواند میان دو قطب نوسان کند: جستجوی بیشترین حد ممکن واژه‌هایی که در گفتار و نوشتار اهل آن زبان وجود دارد، و یا نسبت کمترین حد ممکن واژه‌های بسیار متداول که برای ایجاد ارتباط ضروری هستند و میان تمام گویندگان یک گونه زبانی مشترکند. آنچه را که در حالت نخست پدید می‌آید "فرهنگ جامع" می‌نامیم. با توجه به اینکه زبان دارای لایه‌ها و گونه‌های مختلف تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی، و نیز ادبی، فرهنگی، تخصصی و جز آن است، و نیز با توجه به اینکه تمام این لایه‌ها و گونه‌ها پیوسته در حال تغییرند، تدوین فرهنگ جامع مسئله‌ای است قابل بحث و شاید عملاً نشدنی. با ایسهمه فرهنگ‌نویس ناگزیر است در میان مجموعه عظیم واژگان زبان مورد مطالعه‌اش دست به انتخاب بزند و برای این انتخاب معیاری را به کار گیرد، یعنی یا به بسامد کاربرد واژه توجه کند، و یا به اینکه کدام دسته از مردم و چه گروه‌های اجتماعی‌ای را به عنوان مراجعه‌کنندگان احتمالی کار خود در نظر دارد، و یا ملاک‌های



تاریخی را مورد توجه قرار دهد. این معیارها در نزد فرهنگ‌نویسان این دوره سخت ناشناخته‌اند. علی‌اکبر نقیسی و دهخدا به دنبال تدوین فرهنگ جامع هستند، اما دهخدا خود اعتراف می‌کند که: "نه تنها از لغات کتبی و شفاهی دولت در این کتاب نیست، لاقلاً نیمی از آنچه خود من می‌دانستم فراموش شده و در این لغت‌نامه نیامده است" (مقدمه لغت‌نامه، ص ۴۰۵). معین می‌گوید واژه‌های فرهنگش را از میان ۳۰۰۰۰۰۰ قیش مادر انتخاب کرده اما نمی‌گوید ملاک این انتخاب چه بوده است (مقدمه فرهنگ معین، ص ۳۷ و ۳۸). نویسندگان لغت‌نامه فارسی - که می‌خواهد یک فرهنگ جامع باشد - اقدام به استخراج یک فرهنگ کوچکتر از دل این فرهنگ بزرگ کرده‌اند، اما تفاوت این دو فرهنگ تنها در آن است که یکی آکنده از شواهد شعری و نثری متعدد است و دیگری یکسره فاقد شاهد است، و جز این تمام مدخل‌ها و اطلاعات ارائه شده برای آنها در هر دو کار عیناً یکی است. به نظر می‌رسد تنها ملاک غالب فرهنگ‌نویسان این دوره دانش شخصی یا سلیقه شخصی آنان بوده است و نه روش علمی مشخصی. نبودن معیاری اندیشیده برای انتخاب مواد موجب چندین عارضه در فرهنگ‌های این دوره شده است.

الف - در آمیختن مرزهای زبانی: بی‌گمان کسی که به تدوین یک فرهنگ عمومی می‌پردازد تنها واژگان یک زبان خاص را مد نظر

قرار می‌دهد. البته واژگان متداول در میان اهل زبان و نیز آنچه که در آثار ادبی آنها به کار رفته است مجموعه‌ای یکدست نیست و واژه‌های قرصی بسیاری در میان آنها دیده می‌شود، همچنانکه انبوهی از واژه‌های عربی، ترکی، مغولی و نیز یونانی، انگلیسی، فرانسه و جز آن در زبان فارسی هست (این امر در هر زبانی مصداق دارد). تجاوز از محدوده واژگان یک زبان و ثبت لغاتی که در میان اهل آن زبان رایج نیست و نبوده است باری اضافی بر دوش فرهنگ و موجب سردرگمی اهل زبان است و مطالعات زبانی را از طریق فرهنگ غیرممکن می‌سازد. فرهنگ نقیسی انبوهی از لغات زبان عربی را - و حتی افعال این زبان را - که هیچگاه در فارسی کاربرد نداشته ثبت کرده است. بخش بزرگی از مدخل‌های این فرهنگ نیز اختصاص به لغات معمول و دستاویزی دارد که در فرهنگ‌های قرون ۱۱ به بعد دیده می‌شود. در هر صفحه از این کتاب تنها معدودی از لغات برای فارسی‌زبانان آشنا هستند و بقیه یکسره بیگانه‌اند. به عنوان نمونه "زوری"، "زوریدن"، "زوریدن"، "زوریش"، "زورین"، "زوز"، "زوزانه"، "زوزک"، "زوزکه"، "زوزن"، "زوزین"، "زوزنی"، "زوزنی" و "زوزو" تنها مدخل‌هایی هستند که ستون اول صفحه ۱۷۹۱ را پر می‌سازند. لغت‌نامه دهخدا نیز به لحاظ ثبت لغات غیرمعمول در میان فارسی‌زبانان همین وضع را دارد: "در این کتاب کوشیده‌ایم که حتی المقدور بیشتر لغات عربی را وارد کنیم، اعم از آنکه شاهدهی برای استعمال آنها در فارسی داشته‌ایم یا نه... در این کتاب از لغات عرب آنچه که در قوامیس عرب آمده نقل شده و آنچه هم که از قوامیس فوت شده از امثال ذیل دزی (کذا) نقل کرده‌ایم و علاوه بر آنها از متون عربی لغاتی را استخراج کرده‌ایم که در کتب سلف نیامده. (مقدمه لغت‌نامه ص ۴۰۷) لغت‌نامه فارسی - که نیم قرن با کار دهخدا فاصله دارد - نیز روش وی را توسعه می‌دهد و آنچه را که از قلم وی افتاده ثبت می‌کند و حتی لغات قرآن را نیز بر این مجموعه می‌افزاید (مقدمه، ص هفده). بقیه فرهنگ‌های این دوره روش بخصوصی ندارند و جانب احتیاط را نگه می‌دارند. تنها فرهنگ نظام است که آگاهانه حدود کار خود را مشخص می‌کند و می‌کوشد از فارسی معیار - و یا به گفته خود وی "زبان عام مقرر" - با فراتر نگذارد. وی حتی واژه‌های محلی‌ای را که به ضرورت در کار خود می‌آورد با اصطلاح "ولایتی" مشخص می‌کند.

ب - در آمیختن کهنه و نو: فرهنگ‌نویسان تو - دست‌کم از یک لحاظ - دنباله‌رو سنت فرهنگ‌نویسی قدیم فارسی مانده‌اند، و آن تاکید بیشتر بر زبان ادبی، و به ویژه زبان شعری، است. تقریباً تمام فرهنگ‌های مهم این دوره می‌کوشند بیشترین لغات و اصطلاحاتی را که در آثار منظوم و منثور ادب هزارساله فارسی به کار رفته است در کار خود بگنجانند، و در این میان توجه جتدانی به زبان زنده و متداول نکرده‌اند. انبوه واژه‌های ادبی و منسوخ - واژه‌هایی که چه‌بسا تنها در جمله‌ای یا بی‌بی از یک نویسنده یا شاعر استعمال شده - فرهنگ‌های این دوره را انباشته است. همچنین در این آثار حد و مرز واژه‌ها و کاربردهای کهنه و نو، ادبی و متداول، رسمی و عامیانه و جز آن مشخص نیست، گویی تمام واژه‌ها به لحاظ تاریخی، جغرافیایی و اجتماعی هم سطح‌اند و در یک نقطه ثابت مانده‌اند و حیاتی ندارند. از این میان فرهنگ نظام می‌کوشد تنها آن دسته از لغات ادبی را ثبت کند که بسامد بیشتری داشته‌اند و خود برای آن شاهدهی یافته است؛ همچنین این اثر میان گونه‌های گفتاری، نثری و شعری تمایز می‌گذارد. فرهنگ معین هم تعداد زیادی از گونه‌های متداول و عامیانه را ثبت می‌کند، اما سلطه گرایش ادبی و تاریخی باعث می‌شود تمایز میان بسیاری از گونه‌های شاد و نادر و ادبی و منسوخ با گونه‌های متداول زبان ناشناخته بماند. در این

دوره کار پرارزش فرهنگ تاریخی زبان فارسی موفق می‌شود محدوده زبان مورد مطالعه خود را به دقت تعیین کند و تنها به ثبت لغات و اصطلاحات یک دوره خاص بپردازد. همین کار را فرهنگ لغات عامیانه، کتاب کوچک و فرهنگ معاصر نیز انجام می‌دهند، و حوزه کار خود را به گونه گفتاری و عامیانه زبان فارسی محدود می‌سازند. کتاب اخیر، علاوه بر درج تمام مواد دو فرهنگ نخست، خود به گردآوری اطلاعات از نوشته‌های معاصران و دیگر فرهنگ‌های عمومی این دوره می‌پردازد، اما مدخل‌های بسیاری در این اثر از محدوده تعیین شده فراتر می‌روند ("جوجه‌تغی"، "حق‌التدریس"، "صدعغونی کردن"، "تنگ" و مانند اینها).

پ - در آمیختن لغات و اعلام: اگر کار فرهنگ‌نویس ثبت "کلمه" باشد و "کلمه" را واحدی زبانی بدانیم که بر مفهومی کلی دلالت می‌کند، پس اسم‌های خاص - که نه بر مفهومی عام بلکه بر یک مصداق خاص دلالت دارند - از محدوده کار فرهنگ‌نویس بیرون می‌روند، و وظیفه ثبت و توضیح آنها بردوش دایرةالمعارف نویس است. در این دوره برخی از فرهنگ‌نویس‌ها به درج اعلام نیز پرداخته‌اند (نقیسی، لغت‌نامه سعید نفیسی، مگری، امیرکبیر، معین، قاموس) که از میان آنها امیرکبیر، معین - به شیوه فرهنگ فرانسوی-لاروس کوچک - بخش جداگانه‌ای را به آن اختصاص داده‌اند.

۴ - آرایش واژه‌ها - گفتیم فرهنگ مجموعه‌ای است از واژگان یک زبان، اما مجموعه‌ای منظم، نظمی که فرهنگ‌نویس به واحدهای این مجموعه می‌دهد بنا بر مقصدی است که دنبال می‌کند. می‌توان فرهنگ را بر اساس صورت نوشتاری و الفبایی واژه‌ها تنظیم کرد، و یا بر مبنای صورت آوایی و تلفظ آنها؛ نیز می‌توان واژه‌ها و ترکیبات واژگانی و اصطلاحات را به صورت گروه‌های جداگانه‌ای - بنا بر تعلقشان به حوزه‌های معنایی مختلف یا ساخت‌های صرفی - طبقه‌بندی و تنظیم کرد. در عین حال ادغام این روش‌ها با یکدیگر نیز بسیار معمول است. تمامی فرهنگ‌های این دوره - به جز یکی - دارای نظم الفبایی هستند. فرهنگ املائی فارسی به جای نظم الفبایی ترتیب آوایی واژگان را ملاک آرایش واژه‌ها قرار می‌دهد. فرهنگ نظام، علاوه بر نظم الفبایی، مشتقات هم‌خانواده، واژه‌های مرکب هم‌خانواده، و نیز اصطلاحاتی را که کلمه کلیدی آنها یکی است در ذیل مدخل واحدی می‌آورد. مثلاً "برادراندر"، "برادرخوانده"، "برادر رضاعی"، "برادری بجا بزغاله یکی هفتصد دینار"، "حساب حساب است و کاکا برادر" و "سگ زرد برادر شغال است" همگی ذیل کلمه "برادر" می‌آیند. اما خطای فرهنگ نظام در آن است که مشتقات عربی را نیز، در کنار مشتقات فارسی، در ذیل مدخل اصلی می‌آورد و با این کار قواعد واژه‌سازی عربی و فارسی را درهم می‌آمیزد. مثلاً "اجاره‌دار"، "موجر" و "اجاره‌نامه" در ذیل "اجاره" آمده‌اند. لغت‌نامه، فرهنگ معین، فرهنگ تاریخی، لغت‌نامه فارسی تنها ترکیبات اضافی و اصطلاحات مربوط به یک واژه را در ذیل همان واژه می‌آورند - هر چند این کار یکدست نیست - ولی مشتقات و فعل‌های مرکب را مدخلی جداگانه می‌کنند. کتاب کوچک تمام مشتقات، ترکیبات و عبارات زبانی یک واژه را در ذیل همان واژه می‌آورد قاموس، فرهنگ معاصر و دیگر فرهنگ‌های این دوره صرفاً نظم الفبایی دارند. کار تازه در آرایش واژگان فرهنگ بیان اندیشه‌ها است. این کتاب - که تنها مآخذ کارش لغت‌نامه دهخدا است - تمام واژه‌های مورد بررسی خود را به تعداد محدودی حوزه معنایی تقسیم می‌کند و هر حوزه را با یک واژه کلیدی مشخص می‌کند، سپس تمام مشتقات، ترکیبات، اصطلاحات و کلیه کلمات و مفاهیمی را که - نه فقط به لحاظ ساختاری - در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرند

در ذیل واژه مربوط به آن حوزه طبقه‌بندی می‌کند. مثلاً، ذیل واژه "آب"، علاوه بر معانی مختلف آن، این گروه‌های واژگان گرد آمده‌اند: محل‌های جریان آب (راه‌آب، رود، جوی و غیره)، محل‌های جمع شدن آب (آبگیر، آب‌نما، جاه و غیره)، اشکال آب (باران، برف و غیره)، ظروف آب (آفتابه و غیره)، افعال مربوط به آب (آغستن، تر کردن)، ترکیبات با آب (آب‌آسیا، سیراب، آب خوردن و غیره).

۳ - تلفظ واژه‌ها - نخستین کار فرهنگ‌نویس ثبت واژه‌ها است، و هر واژه زنجیره‌ای است از آواهای مختلف. فرهنگ‌نویس به حکم سنت و نیز به ضرورت ناچار است واژه‌ها را بنویسد، اما آنچه نوشته می‌شود با آنچه گفته می‌شود عملاً تطبیق نمی‌کند. مثلاً در خط فارسی مصوت‌های کوتاه - جز در پاره‌ای از موارد - نشان داده نمی‌شوند، مانند "بزم" /bezanam/؛ گاه برای نشان دادن یک آوا از چندین حرف استفاده می‌شود، مانند "ذ"، "ز"، "ض" و "ظ" برای صدای /z/؛ یا یک حرف در برابر چندین آوا به کار می‌رود، مانند "و" که هم برای صداهای /u/، /u/، /o/ و /v/ به کار می‌رود، و گاهی هم خوانده نمی‌شود. در برابر چنین مشکلاتی فرهنگ‌نویس می‌کوشد تلفظ واژه را به طریقی مشخص کند: نقیسی، کاتوزیان و قاموس با گذاردن حرکات حروف متحرک، لغت‌نامه، مگری و عمید - با جدا نوشتن حروف متحرک در کنار مدخل (تَمُّمُ)، امیرکبیر با توصیف حرکات (چل) (به کسر ها)، نوبهار با آوردن هم‌وزن کلمه (مانند برهان قاطع)، لغت‌نامه فارسی با جدا نوشتن تمام حروف متحرک و ساکن در کنار مدخل (آبتنی (آب تَ تَ ی))، و نظام با یک خط‌آوانویسی ابداعی: آمیختن صامت‌های خط عربی با مصوت‌های خط اوستایی. این شیوه‌های آوانویسی، صرف نظر از پیچیدگی و ناپیکدستی‌شان، مشکل قرائت کلمات فارسی را تا حد زیادی آسان می‌کنند، اما دارای این عیب اساسی هستند که تنها به مسئله مصوت‌های کوتاه فارسی - یا به اصطلاح حرکات حروف - می‌پردازند و صامت‌ها، مصوت‌های مرکب و تکیه را از نظر دور می‌دارند. برای پرهیز از این عیوب بود که ابتدا سعید نفیسی - در ویرایش فرهنگ نقیسی - و سپس محمد معین بر آن شدند تا، به شیوه خاورشناسان، الفبای لاتین را مبنای



سازمان فرهنگ و امور اجتماعی
وزارت فرهنگ و امور اجتماعی

آوانویسی کلمات فارسی قرار دهند. مهشید مشیری در فرهنگ املاتی - که صرفاً به ارائه تلفظ کلمات فارسی می پردازد - الفبای بین المللی آوانگاری IPA را - با تغییراتی - مبنای کار خود قرار می دهد.

۴ - پیشینه واژه‌ها - برخی فرهنگ‌های عمومی، در کنار اطلاعات دیگر، به تاریخ تحول کلمه یا "ریشه‌شناسی" آن نیز اشاره می‌کنند. ریشه‌شناسی جستجوی رابطه موجود میان صورت کنونی کلمه و صورت دیگری است که از آن قدیمی‌تر و منشا آن است. انجام این کار از سوی فرهنگ‌نویس مستلزم کوشش و مطالعه فراوان در تاریخ یک زبان و وجود تحقیقات مستقل در زمینه ریشه‌شناسی آن زبان است. تا آنجا که به زبان‌های اروپایی مربوط است، تاریخ تحول کلمات، بعد از دو قرن مطالعه و مقایسه منظم زبان‌ها و لهجه‌های هم‌خانواده، تقریباً شناخته شده است، هر چند این مطالعه هنوز ادامه دارد. در زمینه ریشه‌شناسی فارسی کار ناکرده هنوز بسیار است، و بدین لحاظ فرهنگ‌نویسی که به این مقوله می‌پردازد با کمی اطلاعات لازم مواجه می‌گردد. تنها دو فرهنگ‌نویس به ریشه‌شناسی کلمات فارسی پرداخته‌اند: محمدعلی داعی الاسلام در فرهنگ نظام و محمد معین در فرهنگ فارسی و متن ویراسته برهان قاطع. کار داعی الاسلام بسیار پراکنده، دسته‌گریخته و ناقص است. معین به اطلاعات بیشتری دسترسی دارد، ولی بازم ریشه بسیاری از واژه‌ها - به ویژه واژه‌های قرضی - ناشناخته می‌ماند. میزان اطلاعاتی هم که در مورد واژه‌های مختلف ارائه می‌شود یکسان نیست. از سوی دیگر اطلاعات لهجه‌شناختی نیز با ریشه‌شناسی درهم می‌آمیزد. در واقع این دو فرهنگ‌نویس آنچه را که خود می‌دانند آورده‌اند و نه آنچه را که باید بدانند و بیاورند. برخی از فرهنگ‌های دیگر این دوره تنها به ذکر زبانی که لغت در اصل به آن متعلق است اکتفا می‌کنند. در این دوره به ویرایش تازه یک کار قدیمی نیز برخورد می‌کنیم: اساس اشتقاق فارسی. این اثر فرهنگ ریشه‌شناسی کلمات فارسی است به همراه اطلاعات بسیاری از دیدگاه ریشه‌شناسی تطبیقی و لهجه‌شناسی تطبیقی. این کتاب را پاول هرن، خاورشناس آلمانی، در ۱۸۹۲ میلادی تألیف کرد، بعداً هاینریش هویسمان بر آن انتقاداتی وارد ساخت، و سپس جلال خالقی مطلق آن را، همراه با نظریات هویسمان و اصلاحاتی از سوی خود، به فارسی ترجمه کرد.

علاوه بر تاریخ تحول صورت کلمه، تاریخ تحول معانی نیز در دهه‌های اخیر مورد توجه فرهنگ‌نویسان اروپایی قرار گرفته است (فرهنگ انگلیسی آکسفورد و فرهنگ فرانسوی روبیر از این جمله‌اند). اما این کار، که مستلزم تحقیقات و مطالعات وسیع در زمینه تاریخ زبان است، هنوز به میان فرهنگ‌نویسان فارسی راه نیافته است. هر چند اینان معانی مختلف واژه‌ها - از کهنه و نو - ثبت می‌کنند، اما هیچگاه مشخص نمی‌شود این معانی کی و در کدام دوره پدید آمده‌اند، گویی همه آنها در آن واحد زنده‌اند و فعال. تنها کار پراورش این دوره، از این نظر، فرهنگ تاریخی زبان فارسی است. این اثر با هدف دانستن اینکه "هر لفظی در کدام دوره از تاریخ هزارساله زبان فارسی دري مورد استعمال داشته، در چه زمان آن لفظ متروک و منسوخ شده، در زمان‌های بعد چه لفظی به جای آن آمده، چه الفاظی و هریک به چه معانی‌ای ایجاد و یا اقتباس شده و در زبان فارسی رواج یافته" (مقدمه، ص هشت) به پی‌ریزی اصولی بنای ترازهای می‌پردازد و در نخستین مرحله کار ثبت واژه‌های نخستین آثار زبان فارسی را تا پایان دوره سامانی محدود کرده کار خود قرار می‌دهد. درینجا که این کوشش ناتمام می‌ماند.

۵ - مقوله دستوری واژه‌ها - اشاره به مقوله دستوری واژه یکی دیگر از وظایفی است که انجام آن را فرهنگ‌نویس بر خود فرض می‌داند. این فرضی است که فرهنگ‌نویسان غالب زبان‌ها، از جمله زبان فارسی، به آن گردن نهاده‌اند - البته هریک به گونه‌ای: گروهی به اجمال گذرانده‌اند و برخی دیگر به تفصیل رفته‌اند، و تازه نااهمانگی‌های زیادی میان مقولاتی که دو فرهنگ‌نویس ثبت کرده‌اند به چشم می‌خورد. تعیین مقولات دستوری در فرهنگ دو نقش عمده می‌تواند داشته باشد: نخستین، مهمترین، بیواسطه‌ترین و عملی‌ترین اطلاعاتی که از ثبت مقولات دستوری در یک فرهنگ نتیجه می‌شود اشاره به کاربرد نحوی کلمه است. یک کلمه به عنوان واحدی زبانی - پس از عبور از فرایندهای صرفی و واژه‌سازی - وارد فرایندهای نحوی و جمله‌سازی می‌شود، و اشاره به نوع دستوری آن (مثلاً اسم، صفت یا فعل) می‌تواند رفتار نحوی‌اش، جایگاهش و رابطه‌اش را با کلمات دیگر جمله مشخص سازد؛ همچنین مقوله دستوری حاوی اطلاعاتی در مورد ویژگی‌های صرفی کلمه است - ویژگی‌هایی که دانشمندان آنها برای ساختن جمله و زنجیره گفتار ضروری است؛ مثلاً، در زبان فارسی، اطلاق "فعل" به یک کلمه، غیر از اینکه رابطه‌اش را با دیگر کلمات یک جمله (مثلاً اسم‌ها) نشان می‌دهد، به ویژگی



تصرف‌پذیری آن نیز اشاره می‌کند. از رهگذر این نخستین نقش مقولاتی همچون اسم، فعل، صفت، قید، ضمیر، حرف و جز آن مشخص می‌شود. دومین نقش مقوله دستوری - که از اهمیت کمتری برخوردار است - تعیین ساختمان صرفی یا اشتقاقی کلمه است. هر کلمه یا ساده است - یعنی ساختمان‌ش از یک جزء معنی‌دار تشکیل شده - یا با پیشوندها، میانوندها و پسوندها، و نیز با کلمات دیگر ترکیب می‌شود و تشکیل یک کلمه مرکب می‌دهد؛ این کلمات مرکب را - برحسب توجه به ساخت صوری یا معنایی آنها - با اصطلاحاتی نظیر صفت فاعلی، صفت مفعولی، اسم مصدر، و جز آن مشخص می‌کنند. فرهنگ‌نویسان اروپایی و آمریکایی این نقش مقولات دستوری - و اصطلاحات متناسب با آن - را، از آنجا که به هیچ‌وجه با رفتار نحوی کلمه ارتباط ندارد، بکسره کنار گذاشته‌اند. کار تعیین مقولات دستوری در فرهنگ‌های فارسی این دوره بسیار آشفته است. به آشفته‌گی کتاب‌های دستور زبان، و عدم هماهنگی در نوع مقولات و تعداد آنها حیرت‌انگیز است: نفیسی ۱۱، لغت‌نامه ۱۸، نظام ۷، معین ۳۶، فرهنگ تاریخی ۱۸، لغت‌نامه فارسی ۳۳ و عمید ۲۱ مقوله را ثبت کرده‌اند، و بقیه یا ندارند یا مشخص نیست. وضع این آشفته‌بازار را، به طور کلی، به موارد زیر می‌توان خلاصه کرد:

الف - مقولات صرفی - که بخش جداگانه‌ای را تشکیل می‌دهند - از مقولات نحوی تمیز داده نشده‌اند و هر دو دسته یکسان تلقی شده‌اند. طیف رنگارنگی از این مقولات بویژه در معین، لغت‌نامه فارسی و عمید دیده می‌شود: اسم آلت، اسم مصدر، حاصل مصدر، صفت لیاقت مرکب یا پیشوند، پسوند و...

ب - مرز مقولات نحوی از مقولات صرفی جدا نیست به طوریکه در یک اصطلاح واحد به هر دو اشاره می‌شود: فعل مرکب، قید مرکب و... از سوی دیگر جای برخی از مهمترین مقولات نحوی در آثار این دوره خالی است: حروف اضافه، حرف ربط، قید (نقیسی، نظام)، صفت (نظام)، فعل لازم، فعل متعدی (فرهنگ تاریخی و لغت‌نامه فارسی)، حروف (لغت‌نامه)، حرف عطف (تقریباً همه فرهنگ‌ها).

پ - برخی از مقولات زبان عربی برای تعیین نوع کلمات عربی و فارسی به کار رفته است: صغیر، مونت، میان‌وند، نعت فاعلی، نعت مفعولی، اسم فاعل، اسم مفعول، صیغه تفضیلی (لغت‌نامه، معین، عمید).

ت - ذکر آنچه که اساساً "مقوله" دستوری نیست در زمره این مقولات: اسم معنی، صفت شغلی (معین)، مصدر جعلی (لغت‌نامه فارسی، عمید)، اسم خاص (تقریباً همه فرهنگ‌ها). شاید فرهنگ‌هایی که اساساً به مقولات دستوری نپرداخته‌اند به مراجعه‌کنندگان خود لطف بیشتری کرده‌اند.

ف - حوزه‌های معنایی - در هر زبانی کم هستند کلماتی که تنها دارای یک معنی باشند. تک‌معنایی پدیده‌ای رایج در زبان‌ها نیست، هرچند وجود آن نیز یک استثنا نیست. واژه‌های تک‌معنا غالباً "واژه‌های نادر، تخصصی، ادبی یا عالمانه هستند. به عکس وجود چند معنا برای یک کلمه، یا چندمعنایی، پدیده‌ای رایج و طبیعی در زبان است. در تمام فرهنگ‌های عمومی جدید (و حتی قدیم) به معانی مختلف واژه‌های چندمعنا اشاره می‌شود. فرهنگ‌نویسی جدید این کار را با گذاردن شماره‌ها و زیرشماره‌های متعدد انجام می‌دهد. این شماره‌ها نماینده برش‌های معنایی یا معانی مختلف واژه هستند. فرهنگ‌های فارسی این دوره را، از این جهت، به سه گروه می‌توان تقسیم کرد. نقیسی و به دنبال وی فرهنگ سعید نقیسی و برخی فرهنگ‌های کم‌اهمیت دیگر و تا اندازه زیادی عمید اساساً مرز میان معانی مختلف یک واژه را مشخص نمی‌کنند و آنچه که در ذیل مدخل می‌آید توده‌ای از کلمات است با معانی مختلف که به وسیله نقطه، ویرگول یا حتی "و" از یکدیگر جدا شده‌اند. لغت‌نامه دهخدا و تا حد کمی عمید می‌کوشند مرز میان معانی مختلف را با گذاردن علامت || مشخص کنند، اما با این کار یکدست انجام نمی‌گیرد (عمید) یا اینکه در میان توضیحات مفصل و شواهد متعدد دیگر کم می‌شود (دهخدا). نخستین بار فرهنگ نظام برای جدا

کردن معانی از شماره‌گذاری استفاده می‌کنند و پس از آن معین، لغت‌نامه فارسی و قاموس همین شوه را دنبال می‌کنند.

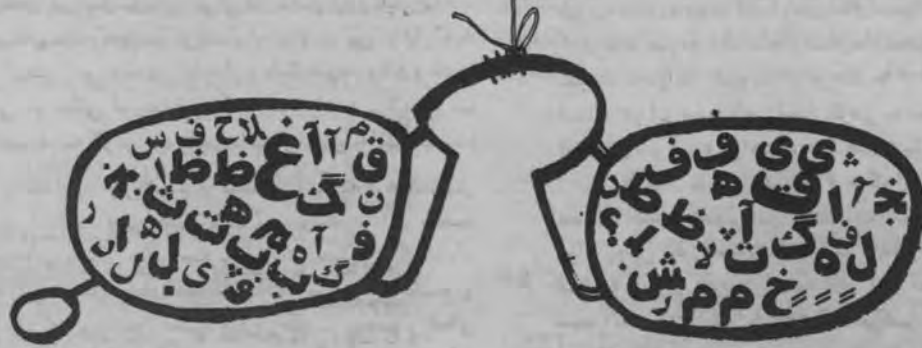
اما مسئله مهم‌تر ترتیب قرار گرفتن معانی مختلف است. در مورد ترتیب توالی حوزه‌های معنایی یا معانی واژه به طور کلی دو ملاک وجود دارد. یکی آنکه فرهنگ‌نویس اشتقاق یک معنی را از معنی دیگر مورد توجه قرار دهد و ترتیب تاریخی معانی را ملاک توالی حوزه‌های معنایی بگیرد، در این حالت معانی محازی به دنبال حقیقی و معانی نو پس از کهنه می‌آیند. دیگر آنکه به میزان شناخته بودن معنی نزد اهل زبان و میزان کاربرد لغت در معانی مختلف توجه کند و ترتیب منطقی و بسامدی را ملاک کار گیرد؛ در این حالت نادر به دنبال متد اول، خاص پس از عام و کهنه پس از نو می‌آید. در این میان فرهنگ‌نویسان فارسی هیچ‌روشن‌روشن و مشخصی ندارند. البته گرایش عمده آنان به جانب توالی تاریخی معانی است، اما این گرایش هیچ تملور و نمود خاصی ندارد، زیرا از یکسو به تاریخ تحول معانی بی‌اعتنا هستند و این تحول در کارشان بازتابی ندارد، و از سوی دیگر در ترتیب ثب معانی همواره دنباله‌رو و مقلد فرهنگ‌نویسان پیش از خود باقی می‌مانند.

ح - تعریف واژه‌ها - مهمترین کار فرهنگ‌نویس، پس از تعیین حدود کار خود و انتخاب واژگان، تعریف است. تعریف جمله، عبارت (یا کلمه‌ای) است به لحاظ معنایی مترادف و برابر یا مدخل. البته در ذیل هر کلمه یا اصطلاح به تعداد حوزه‌های معنایی آن تعریف وجود دارد، برای هر حوزه‌ای یک تعریف، و تعریف‌ها، یا معنی‌ها، به وسیله شماره یا هر علامت مشخص‌کننده دیگری از هم متمایز می‌شوند و به ترتیبی که گفته شد به دنبال هم قرار می‌گیرند. تعریف‌ها پاسخگوی نیاز مراجعه‌کننده‌ای هستند که می‌کوشد ابهام مطلبی را که معنای تمام لغاتش را نمی‌داند رفع کند. بنابراین تعریف باید بتواند ذهن مراجعه‌کننده را از مجهول به معلوم راه برد. با این همه نمی‌توان تنها به همین اکتفا کرد. اگر مراجعه به فرهنگ تنها برای رفع نیازهای احتمالی بود، فراهم آوردن چند مجموعه از واژه‌های نادر، کهنه یا تخصصی می‌توانست کافی باشد و نیازی به گردآوری تمام لغات زبان - از جمله لغات جاری و متداول - و ارائه تعریفی برای هر یک از آنها نبود. اما فرهنگ‌نویس به اقتضای یکدستی و تمامیت کار و نیز به حکم اصول علمی و خرد می‌کوشد برای هر کلمه‌ای تعریفی به دست دهد، و چنین می‌انگارد که مراجعه‌کننده نسبت به هیچ‌یک از آنها دانشی ندارد. هر تعریفی باید بتواند معنای یک کلمه را، و منحصرًا همان کلمه را روشن سازد. تعریف یک عبارت توصیفی مترادف یا مدخل است و از کلمات دیگر همان زبان ترکیب یافته است. فرهنگ‌های فارسی‌ای که تا پیش از دوره جدید تألیف شده‌اند، بی‌آنکه دارای روشی علمی باشند، کوشیده‌اند، با توجه به نوع لغاتی که گرد آورده‌اند و مقصودی که دنبال می‌کرده‌اند، تعریف‌هایی ارائه دهند که به لحاظ علمی و آموزشی مفید باشند - هرچند انتقاداتی نیز بر آنها وارد است. فرهنگ‌های جدید، بی‌آنکه کاستی‌های تعاریف فرهنگ‌های قبلی را رفع کنند، آنها را توسعه داده‌اند و در این راه مبالغه بسیار کرده‌اند، و بر این همه اقتباسی ناسنجیده و غلط از فرهنگ‌های غربی را نیز افزوده‌اند. تعریف‌های فرهنگ‌های این دوره را از چند نظر بررسی می‌کنیم.

الف - تعریف واژه‌ها و توصیف چیزها: فرهنگ‌نویسان جدید به جای تعریف واژه‌ها به توصیف چیزهایی پرداخته‌اند که مصداق آن واژه‌ها هستند. تعریف واژه‌ها، یا تعریف زبانی، عبارت است از تحلیل مفاهیمی که برای مراجعه‌کننده مجهول‌اند به کمک مفاهیمی

واو





که توصیف دقیقی از "آب زاول" ارائه می‌دهد راجع به "لاک والکل" مطلقاً هیچ جسر روشنی نمی‌گوید. تنها فرهنگ نظام و فرهنگ تاریخی هستند که در ارائه تعاریف زبانی از دفت و یکدستی بیشتری برخوردارند.

ب . نوع تعریف : رایج‌ترین شیوه‌های ساخت تعریف در فرهنگ‌نویسی سه‌گانه است : (۱) تعریف جمله یا عبارتی است که مشخصه‌های معنایی تمایزدهنده واژه را به ترتیب از عام به خاص می‌آورد. مثلاً: "باران - آبی که، در نتیجه تراکم بخار آب در هوا، به صورت قطره به زمین می‌ریزد." (۲) تعریف عبارتی است که رابطه معنای واژه را با معنای کلمه دیگری نشان می‌دهد و در نتیجه مراجعه‌کننده، برای یافتن تعریف دقیق، ناگزیر می‌شود به آن کلمه دیگر مراجعه کند. مثلاً "قالیچه - قالی کوچک." (۳) تعریف کلمه دیگری است که، به لحاظ معنایی، حتی‌الامکان با مدخل مترادف است و در نتیجه باز هم مراجعه‌کننده ناگزیر است، برای رسیدن به تعریف، به این کلمه تازه رجوع کند. مثلاً: "حامه - لباس." این نوع تعریف بیشتر به کار کلمات کهنه یا ادبی زبان می‌آیند - یعنی کلماتی که ممکن است در زبان زنده و مستداول دارای مترادف نیستند - ولی نمی‌توان در تعریف کلمات زنده و فعال زبان از آن استفاده کرد. و این نوع سوم تعریف است که بیشترین کاربرد را در فرهنگ‌های جدید فارسی دارد. تقریباً تمام مدخل‌های فرهنگ نفیسی و به میراثی کمتر فرهنگ‌های بعدی به این شیوه تعریف شده‌اند. به تعریف "اطاق" در چند فرهنگ نگاه کنید: نفیسی، "خانه و دار. خیمه و چادر" معین، "۱- خانه، بیت، جای دیوار دار و سقف در سرا. ۲- خیمه، عمید، خانه، حجره." در حالی که "اطاق"، در فارسی کنونی، هیچ‌یک از اینها نیست و نیاز به تعریف دارد. در واقع رفتار این فرهنگ‌نویسان با کلمات زنده زبان همان رفتاری است که با کلمات مرده زبان می‌کنند. علاوه بر ابهام و غیرعلمی بودن، خطری که در به‌کارگیری افراطی و بی‌رویه این نوع از تعریف وجود دارد پدید آمدن دور باطل است: فرهنگ معین در ذیل "ترس" می‌نویسد "سیم، خوف"، در ذیل "سیم"، "ترس،

که برای وی معلوم اند. حال آنکه تعریف چیزها، یا تعریف دایره‌المعرفی، به برشمردن کیفیات و خصوصیات پدیدارها، برای شناخت ماهیت آنها، می‌پردازد. تعریف زبانی به آن‌بخش از معنی کلمه توجه می‌کند که برای کارکرد درست زبان مفید است و آنچه را که برای شناخت کامل مصداق کلمه ضروری است به کنار می‌گذارد. اصل در این کار توجه به وجوه تمایز یا وجوه افتراق دو واژه است. تعریف دایره‌المعرفی به عکس از حد نشان دادن وجوه افتراق دو مفهوم یا دو واژه فراتر می‌رود و می‌کوشد آن چیزی را که کلمه در جهان خارج به آن دلالت می‌کند تا حد ممکن توصیف کند. مثلاً به تعریف "گره" در فرهنگ فرانسوی روبرو توجه کنید: "پستاندار کوچک مانوس با اسنان، با موهای نرم، چشمان بیضی و درختان، و گوش‌های بلند تقریباً سه‌گوش". این میزان اطلاعات شرط لازم و کافی برای ایجاد تمایز میان گره و هر جانور دیگری است، و تصویری را که اهل زبان از این جانور دارند و با کلمه "گره" مشخص می‌کنند نشان می‌دهد. حال این تعریف را با تعریف فرهنگ معین از "گره" مقایسه کنید: "گره پستانداری است از راسته گوشتخواران که سدرسته تیره گربه‌ها می‌باشد (در این تیره شیر و ببر و یلنگ و گربه وحشی نیز قرار دارند). گربه‌ها و همه گوشتخواران دیگر تیره گربه پنجه‌رو و دارای ناخن‌های تیز بسیار قوی هستند که...". این تعریف با ذکر غذای گره، نحوه زاد و ولدش، دشمنش، انواعش و مطالب دیگر به پایان می‌رسد. تعریف معین تعریفی است علمی و تخصصی یا دایره‌المعرفی، مقاله‌ای است که باید به دست جانورشناس یا لاقول نویسنده دایره‌المعارف نوشته شود و نه یک زبان‌شناس. این وضع در کار آن‌دسته از فرهنگ‌نویسان این دوره نیز که اساساً به ارائه تعریف پرداخته‌اند دیده می‌شود (نگاه کنید به "آب" در لغت‌نامه فارسی و قاموس). گاه کار تعریف دایره‌المعرفی و دادن اطلاعات اضافی ابعاد عجیب و خنده‌داری پیدا می‌کند: فرهنگ معین ذیل "قیمه" دستورالعمل کاملی در مورد نحوه طبخ "جورشت قیمه" برای خانم‌های خانه‌دار می‌آورد، و قاموس ذیل "آلیمو" خاطر نشان می‌سازد که "آلیمو شیراز بهترین نوع آلیمو است." حتی همین روش نیز در این فرهنگ‌ها یکدست نیست: معین درحالی

خوف" و در ذیل "خوف"، "تیم"، "ترس" و سرانجام کسی که به دنبال یافتن معنای "ترس" است در دایره‌ای سرگردان فرومی‌ماند.

پ . انشای تعریف: حمله‌بندی تعریف و آرایشی که فرهنگ‌نویس به واژه‌های آن می‌دهد در القای معنایی روشن و بدون ابهام و ابهام بسیار موثر است. بی‌توجهی به این امر در فرهنگ‌های فارسی بسیار فراوان است. معین در ذیل "تیماج" می‌آورد: "یوست بزداغی شده"، درحالی که "دباغی شده" صفت "یوست" است و نه "یز"؛ یا سعید نفیسی ذیل "آیستن" می‌نویسد: "باردار و بارگرفته در زنان و ماده" جانوران، یعنی در حالی که بچه در شکم داشته باشند. کلماتی نیز که در ساخت تعریف به کار می‌رود باید خالی از ابهام، انتخاب شده

از زبان زنده و متداول، و روشن‌تر از کلمه‌ای باشد که فرهنگ‌نویس قصد تعریف آن را دارد. معین ذیل "برف" می‌نویسد: "آب منجمد که به صورت بلورهایی به شکل منشور مسدس القاعده متبلور می‌گردد"، یا لغت‌نامه، فارسی ذیل معنای هفدهم "آب" می‌آورد: "مایع و رطوبت غیرعادی که زیر ثقیه" عنبیه میان رطوبت بیضیه و صفاق قرنی پدید آید. گذشته از این، زبان تعریف، یعنی آن گونه زبانی‌ای که فرهنگ‌نویس برای ساخت تعریف به کار می‌گیرد، باید به گونه رایج و رسمی نزدیک باشد نه آنکه از میان گونه‌های کهنه و ادبی انتخاب شده باشد. لغت‌نامه، فارسی ذیل معنای یازدهم "آب دادن" می‌نویسد: "آبگری یا آبگیری کردن چنانکه تیغ و شمشیر و خنجر و پیکان تیر و سنان نیزه را تا جوهر یابد"، یا معین در ذیل "دربان" می‌آورد: "آنکه دم در خانه بزرگان نگاهبانی کند". فرهنگ‌های فارسی انباشته از چنین تعاریفی هستند.

بر تمام این اشکالات پریشانی و عدم یکدستی در تعاریف ارائه‌شده و ناقص بودن آنها را نیز باید افزود.

ا . محک درستی تعریف. - آخرین کار فرهنگ‌نویس می‌تواند مستند کردن تعریف باشد و اثبات اینکه تعریف وی با معنای کلمه، بدخل تطبیق می‌کند. وی برای این کار از سه وسیله بهره می‌جوید: مثال، شاهد، تصویر.

"مثال" حمله‌بنا عبارتی است که طرز استعمال یک لغت یا اصطلاح را نشان می‌دهد و از میان حمله‌های جاری زبان انتخاب می‌شود. "شاهد" حمله یا عبارتی است (شعر یا شعر) که استعمال یا صحت استعمال یک کلمه یا اصطلاح را در یک معنی خاص اثبات می‌کند و از میان نوشته‌ها و سروده‌های اهل قلم استخراج می‌شود. بسیاری از کلمات زنده زبان، به ویژه واژگان گفتاری، تنها نیازمند مثال هستند. شاهد بیشتر به کار کلمات و اصطلاحات ادبی، کهنه یا منسوخ می‌آید که در آثار نویسندگان و شعرای قدیم و جدید به کار رفته است. توجه فرهنگ‌نویسان فارسی، به واسطه گرایش‌های تاریخی و ادبی‌اشان، عمدتاً به جانب آوردن شاهد است. به جز فرهنگ نفیسی، که از هیچیک استفاده نمی‌کند، و فرهنگ تاریخی، که تعاریفش منطقیاً مستند به شاهد است، دیگر فرهنگ‌های مهم این دوره روش ثابتی ندارند. لغت‌نامه، لغت‌نامه، فارسی و قاموس فاقد مثال هستند و برای بسیاری از کلمات و حوزه‌های معنایی نیز هیچ شاهدهی نمی‌آورند. ارسوی دیگر کثرت شواهد برای برخی کلمات و حوزه‌ها در لغت‌نامه، تاحدی، و در لغت‌نامه، فارسی، در بسیاری موارد، تا آنجا است که کار دنبال کردن معنای را دشوار می‌کند و بار فرهنگ را بسیار سنگین می‌سازد. گذشته از آنکه میزان شواهد شعری بسیار بیشتر از شواهد منشور است. محمد معین با اینکه خود در مقدمه، کارش می‌گوید به مثال بیش از شاهد توجه نشان داده است اما عملاً از مثال بسیار کم بهره می‌گیرد، خصوصاً در مواردی

که مثال می‌تواند کمک موثری در روشن شدن معنای کلمه باشد و نقض تعریف را جبران کند (فرهنگ معین آکنده از این موارد است). تنها فرهنگ نظام است که، از این لحاظ، میان واژه‌های گفتاری و کلمات ادبی و کهنه خط مشخصی می‌کشد، و مثال را به دسته اول و شاهد را به دسته دوم اختصاص می‌دهد - هرچند مثال‌های انتخاب شده بسیار ابتدایی است. نکته مهم دیگر آن است که مثال و شاهد باید طوری انتخاب شوند که، در عین حال، بتوانند ابهام احتمالی تعریف را برطرف سازند. گذشته از مثال‌های معین و نظام، که برای این کار مفیدند، شواهد هیچ‌یک از فرهنگ‌ها از این دیدگاه انتخاب نشده است. در این مورد کافی است نگاهی به شواهد چنین "یا عقی شدن" در معین، و انبوه شواهد فرهنگ‌های دیگر بیندازید.

وظیفه "تصویر" در یک فرهنگ اثبات انطباق تعریف است با مصداق کلمه. تصویر نیز، مانند مثال و شاهد، می‌تواند کمک کاری برای روشن شدن معنای کلمه باشد. بنابراین تعیین اینکه کدام کلمه نیاز به تصویر دارد و خصوصیات این تصویر چه باید باشد بسیار مهم است. نخستین بار فرهنگ امیرکبیر به میزان محدود از تصویر استفاده کرد، و سپس معین و عمید به میزان زیادی به آوردن تصویر پرداختند. بسیاری از تصاویری که دو فرهنگ اخیر می‌آورند هیچ کمکی به مراجعه‌کننده، فرهنگ برای یافتن تصویری روشن از پدیده مورد بحث نمی‌کند. تصاویری که برای جانوران، گیاهان و اندام‌های بدن آمده غالباً مبهم است. برخی تصاویر کاملاً غیرلازم هستند، مانند آنچه که برای "خسوف" و "جادوگر" در معین و برای "کلب" در عمید آمده است. تصاویری نیز وجود دارند که واژه متناسب با آنها در فرهنگ تعریف نشده، مانند "تیانجه" در معین، و انواع ماهی‌ها، انواع کلاه‌ها و جز آن در هر دو فرهنگ. بسیاری از تصاویری که این دو فرهنگ در صفحات رنگی عرضه می‌کنند کاملاً تزئینی است و فاقد جنبه اطلاع‌رسانی متناسب با فرهنگ است.

۶۵ سال فرهنگ‌نویسی معاصر فارسی را در یک عبارت می‌توان خلاصه کرد: فقر روش و غنای اطلاعات. فرهنگ‌های این دوره، به جز یکی دو اثر، مجموعه‌هایی هستند از اطلاعات که با کوشش و تلاش طاقت‌فرسا، و غالباً یک‌تنه، از میان انبوه آثار و کتب قدیم و جدید بیرون کشیده شده است. افرادی نظیر علی‌اکبر نفیسی، علی‌اکبر دهخدا و محمد معین چندین دهه از برابرتین ایام زندگی خود را بر سر این کار گذاردند و آنچه در توان داشتند برای گردآوری لغات و دقت در تعریف آنها به کار بستند. اینان هرچه بخواهید همت و حوصله داشتند، اما فاقد روش بودند. اگر واژگان یک زبان را مجموعه‌ای ساختند و دارای نظام بدانیم که هر واژه - به مثابه واحدی از این مجموعه - نقش و هویتی خاص خود را دارد، تصویری که فرهنگ‌های این دوره از واژگان فارسی ارائه می‌دهند مجموعه‌ای است فاقد نظام و بدون ساخت از لغات بی‌هویت. زبان فارسی این آثار زبانی است مرده و سنگ‌شده در دل قرون. لغاتی که در این مجموعه‌ها آمده‌اند حیاتی ندارند و نداشته‌اند، دانسته نیست کی پدید آمده‌اند و یا کی از میان رفته‌اند، بی‌زمان‌اند، در وضعیتی ابدی و لایتغیر به سر می‌برند، حیات مثالی دارند، گوئی با مجموعه لغات یکی از زبان‌های باستانی مواجه هستیم که اینک از میان رفته است. در واقع فرهنگ‌نویسان این دوره نتوانسته‌اند خود را از سلطه سنت فرهنگ‌نویسی کهن نجات دهند. اینان اطلاعات فرهنگ‌های کهن را اخذ کرده‌اند، اما روش محدود آنها را، به خاطر اقتیاسی ناسنجیده از فرهنگ‌نویسی غرب، به بی‌روشی بدل کرده‌اند، به طوری که مجموعه‌هایی پدید آمده است حاوی اطلاعات فراوان، اما

علمیه‌ای است که اخلاف دانایان ما باید بسازند" (مقدمه جلد ۴، ص ۱)، اما اخلاف وی به روش کارش اعتنایی نمی‌کنند، و تنها به نقل برخی از اطلاعات وی می‌پردازند. و بدینسان فرهنگ‌نویسی علمی فارسی در ابتدای راه از رفتن بازمی‌ماند. اگر گناه بی‌روشی را بر فرهنگ‌نویسانی که یک‌کشته یا به میدان گذارده‌اند و حیات خود را بر سر این کار نهاده‌اند بتوان بخشید، بر دستگاه‌ها و موسساتی که همه‌گونه امکانات مالی، مادی و انسانی در اختیار دارند و با این حال اقدامی جدی در راه فرهنگ‌نویسی علمی نمی‌کنند چنین گناهی بخشودنی نیست.

بریشان، نامنظم، فاقد انسجام و ناقصی که دیگر نه کهن است و نه نو. تنها دو اثر، تحت تاثیر فرهنگ‌نویسی جدید اروپا، با روشی علمی، به کار گردآوری اطلاعات و ثبت و تنظیم آنها می‌پردازند: فرهنگ-نظام و فرهنگ تاریخی فارسی. فرهنگ نظام، با اینکه اشتباهات متعددی دارد و به لحاظ حجم اطلاعات نیز هیچ‌گاه به پای فرهنگ‌های دیگر نمی‌رسد، نخستین اثری است که آگاهانه از سنت پیشین می‌گسلد و روش تازه‌ای در فرهنگ‌نویسی فارسی پایه‌گذاری می‌کند. اما اقدام وی بر کار نویسندگان بعدی اثری نمی‌گذارد. محمدعلی داعی‌الاسلام خود معتقد است که کارش "بنیاد عمارت

پیوست

- ۱۴- فرهنگ تاریخی فارسی (نا تمام)، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۷.
- ۱۵- کتاب کوچک (نا تمام)، احمد شاملو، تهران ۱۳۵۷-۱۳۶۱.
- ۱۶- فرهنگ خرد، محمود سعیدی‌پور و م. آذینفر، تهران ۱۳۵۹.
- ۱۷- لغت‌نامه فارسی (بزرگ) (نا تمام)، اداره لغت‌نامه دهخدا، تهران ۱۳۶۱-۱۳۶۵.
- ۱۸- لغت‌نامه فارسی (کوچک) (نا تمام)، اداره لغت‌نامه دهخدا، تهران ۱۳۶۱-۱۳۶۵.
- ۱۹- فرهنگ عمید (سه جلدی)، حسن عمید، تهران ۱۳۶۳.
- ۲۰- فرهنگ رازی (چاپ دوم فرهنگ خرد)، محمود سعیدی‌پور، تهران ۱۳۶۴.
- ۲۱- قاموس، محسن ابوالقاسمی و دیگران، تهران ۱۳۶۴.
- ۲۲- فرهنگ املائی فارسی، مهشید مشیری، تهران ۱۳۶۶.
- ۲۳- فرهنگ صبا، محمد بهشتی، تهران ۱۳۶۶.
- ۲۴- فرهنگ معاصر، رضا انزلی‌نژاد و منصور ثروت، تهران ۱۳۶۶.
- ۲۵- فرهنگ بیان اندیشه‌ها، محسن صبا، تهران ۱۳۶۶.
- به اضافه ۲۶- فرهنگ لغات عامیانه، محمدعلی جمالزاده.
- ۲۷- فرهنگ آموزگار.
- ۲۸- فرهنگ واژه‌های نوین.

- فرهنگ‌های عمومی فارسی از ۱۳۰۳ ش تاکنون.
- ۱- فرهنگ نفیسی، علی اکبر نفیسی (ناظم الاطبا)، گردآوری حدود ۱۲۷۸-۱۳۰۳، چاپ سعید نفیسی ۱۳۱۸.
 - ۲- لغت‌نامه، علی اکبر دهخدا، گردآوری حدود ۱۳۰۰-۱۳۳۴، تهران ۱۳۲۴-۱۳۵۹.
 - ۳- فرهنگ نظام، محمدعلی داعی‌الاسلام، هند ۱۳۰۵-۱۳۱۸.
 - ۴- فرهنگ نوبهار، محمدعلی تبریزی، تبریز ۱۳۰۸.
 - ۵- فرهنگ کاتوزیان، محمدعلی کاتوزیان، تهران ۱۳۱۱.
 - ۶- فرهنگ نفیسی (نا تمام)، سعید نفیسی، تهران ۱۳۱۹.
 - ۷- فرهنگ نو، حسن عمید، تهران ۱۳۳۳.
 - ۸- فرهنگ فارسی (نا تمام)، محمد مکر، تهران ۱۳۳۳.
 - ۹- فرهنگ امیرکبیر، محمدعلی خلیلی و علی‌اصغر شمیم، تهران ۱۳۳۴.
 - ۱۰- فرهنگ معین، محمد معین، تهران ۱۳۴۲-۱۳۴۷.
 - ۱۱- فرهنگ خیام، م. ع. ت. تهران ۱۳۴۸.
 - ۱۲- اساس اشتقاق فارسی (نا تمام)، پاول هرن و هاینریش هوبشمان (۱۸۹۲ م)، ترجمه جلال خالقی مطلق، تهران ۱۳۵۶.
 - ۱۳- فرهنگ عمید (دوجلدی)، حسن عمید، تهران ۱۳۵۷.

انتشارات رودکی

منتشر می‌کند

- مردان موسیقی، بواکوی/ دکتر مهدی فروغ، با همکاری انتشارات نگاه
- اسپارتاکوس، هوارد فاست/ ابراهیم یونسی، با همکاری انتشارات نگاه
- حامد ماکوئین غزلگری، علی صادق موسوی
- تاریخ ارومیه، تالیف کیوان وزیری
- اخبار حلاج، لوئی ماسینون/ رضا طاهری
- تاریخ مبارک‌غازان‌خان/ گارل یان
- منشآت معتمدالدوله (فرهاد میرزا)
- فرهنگ مختصر فارسی به روسی و آذربایجانی
- منتخبات شاهنامه فردوسی طوسی

آدرس ارومیه: انتشارات رودکی

